

ماهیت‌شناسی استثناء متصل و منقطع با رویکرد تطبیق بر قرآن کریم

سید علی حسینی پناه^۱

چکیده

از جمله نقش‌های پرکاربرد و مهم اعرابی در ادبیات عرب، مبحث «استثناء» است. برای این مسئله، تقسیم‌بندی‌های متنوعی مطرح گردیده که از مناقشه‌انگیزترین این تقسیمات، تقسیم استثناء به متصل و منقطع می‌باشد؛ چراکه در ماهیت استثناء منقطع و معنای آن اختلافات زیادی وجود دارد. این اختلافات در تفسیر آیات قرآن کریم نیز تأثیرگذار بوده و باعث ترجمه‌ها و تفاسیر متفاوتی شده است؛ لذا این مقاله با بررسی تحلیلی داده‌های کتابخانه‌ای، بعد از بیان ماهیت استثناء متصل و منقطع و بیان وجوه مختلف اعرابی هر یک از آن‌ها و بیان معانی آن در استثناء منقطع، به تطبیق این مطالب در برخی از آیات اختلافی قرآن کریم پرداخته است و در هر آیه وجه برتر را برگزیده است، تا برخی از این اختلافات در تفاسیر را کاهش دهد.

واژگان کلیدی: استثناء، استثناء متصل، استثناء منقطع، ادوات استثناء.

تأسیس: ۶۳ (۴۱) ۱۳ هـ. ش



۱. مقدمه

پس از نزول قرآن کریم و ورود تدریجی مسلمانان سایر نقاط جهان به جزیره العرب و تداخل زبان آن‌ها با زبان عربی، این مهم بر عرب منکشف گردید که حفظ زبان عربی از اهمیت بسیاری برخوردار است و به تدریج علم نحو پایه‌گذاری شد.

یکی از اسلوب‌های مورد توجه در نحو از ابتدا تا کنون، استثناء بوده است و دلیل اهمیت این اسلوب را می‌توان در استعمال زیاد آن در قرآن کریم و تأثیر بسزای آن در تفسیر این آیات دانست. این اسلوب اقسام مختلفی دارد؛ از جمله اینکه به استثناء تام و مفرغ، موجب و غیر موجب و متصل و منقطع تقسیم می‌شود. هر کدام از این اقسام هم شرایط، اعراب و معانی مربوط به خود را دارد.

اما آن تقسیمی که بیش از همه مورد بحث واقع می‌شود، تقسیم استثناء به متصل و منقطع است؛ چرا که به نظر می‌آید استثناء منقطع، استثنائی دور از طبع می‌باشد و عرب در تعاریف استثناء همواره قیدی را اضافه می‌کنند تا تعریف استثناء شامل این قسم هم بشود. حتی ابن حاجب در کافی خود ابتدا استثناء را به متصل و منقطع تقسیم می‌کند و سپس به تعریف هر کدام می‌پردازد (رضی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۷۵). همچنین در شرحش بر «تعریف» هم دلیل این کار را بیان می‌کند و می‌گوید که این دو، دو ماهیت مختلف‌اند و امکان ندارد دو ماهیت مختلف را در یک تعریف بگنجانیم (رضی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۷۵). لذا واضح است که باید ماهیت استثناء منقطع شناخته شود تا بتوان این اختلافات را درک کرد و نتیجه‌ای منطقی گرفت.

این مهم در کتب و مقالات مختلفی انجام شده است، اما آنچه در این کتب و مقالات کمتر به آن توجه شده است، تطبیق این مطالب با آیات قرآن کریم است. البته مثال‌هایی قرآنی در حد یک یا چند مثال در تمام این منابع ذکر شده است؛ مانند مقاله‌ی «هویت‌شناسی استثناء منقطع و تحلیل مجازگونه آن» (دوازده امامی، حمید رضا (۱۳۹۴)، مقاله مدرسه شهیدین) و مقاله‌ی «واکاوی در حقیقت ماهوی استثناء منقطع» (رمضانی، محمد حسن (۱۳۹۵)، مقاله مدرسه شهیدین)، از این رو در این تحقیق سعی می‌شود علاوه بر تحلیل استثناء متصل و منقطع با تأکید بر بحث معنوی و بیانی مختصر از اختلافات موجود در این اسلوب، تا حد امکان مثال‌های بیشتری از قرآن کریم برای هر موضوع آورده شود و همچنین اقوال و ادله‌ی مختلف نسبت به اسلوب استثناء موجود در

آن آیه ذکر شود و با توجه به تحلیل اعرابی و معنایی صورت گرفته، در صورت امکان، بهترین و صحیح‌ترین قول از حیث معنا انتخاب گردد.

۲. استثناء در لغت و اصطلاح

استثناء در لغت از ریشه‌ی «ثنی» می‌باشد و به معنای آوردن لفظ به گونه‌ای است که یا بعضی از آنچه را که عبارت اول آن را اثبات می‌کند رفع کند، یا حکمی که به عبارت اول داده شده است را از حتمی بودن خارج کند (راغب، ۱۴۱۲ ق، ص ۱۷۹).

اما در اصطلاح، نحات به انحاء گوناگونی استثناء را تعریف کرده‌اند؛ برخی با تقسیم استثناء به موجب و غیر موجب آن را تعریف کرده‌اند که می‌توان گفت این تعریف در واقع تعریفی حقیقی ارائه نکرده است (مبرد، بی‌تا، ج ۴، ص ۵۹۵). برخی دیگر نیز ابتدا استثناء را به متصل و منقطع تقسیم می‌کنند و سپس برای هر یک تعریفی جداگانه ارائه می‌دهند: «المستثنی متصل و منقطع، فالمتصل هو المخرج من متعدد لفظاً أو تقدیراً، یألاً و أخواتها؛ و المنقطع: المذكور بعدها غیر»؛ (رضی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۷۵).

اما تعریفی که به نظر جامعیت بیشتری دارد، چنین بیان می‌دارد که: «هو المخرج تحقیقاً أو تقدیراً، من مذکور أو متروک، یألاً أو مافی معناها، بشرط حصول الفائدة»؛ (ابن مالک، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۲۶۴). قید «تحقیقاً أو تقدیراً» به تقسیم استثناء به متصل و منقطع اشاره دارد؛ چرا که در استثناء منقطع، مستثنی، حقیقتاً در مستثنی منه داخل نیست، بلکه آن را تقدیراً در زمره مستثنی منه داخل می‌دانیم. قید «من مذکور أو متروک» هم اشاره به تقسیم استثناء به تام و مفرغ دارد؛ چرا که در استثناء مفرغ، مستثنی منه در کلام ذکر نمی‌شود.

گفتیم که این تعریف نسبت به باقی تعاریف جامعیت بیشتری دارد، اما ممکن است شخصی اشکال کند که تقسیم استثناء به موجب و غیر موجب در این تعریف ذکر نشده است. خود ابن مالک پاسخ این سخن را داده و می‌گوید که قید مخرج ما را از قید مدخل بی‌نیاز کرده است، چرا که آنچه در استثنای غیر موجب در حکم داخل می‌شود، به اعتباری دیگر از حکم خارج است (ابن مالک، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۲۶۴)؛ یعنی مثلاً هنگامی که گفته می‌شود: «ما جاء القوم إلا زیداً» می‌توان گفت: زید در حکم معیء داخل، و از حکم عدم معیء خارج است.



۳. ماهیت استثناء

حال می‌خواهیم ماهیت و ساختار هر یک از دو استثناء متصل و منقطع را بررسی کنیم.

۳-۱. استثناء متصل

همان‌طور که در تعریف استثناء گفته شد، قید «تحقیقاً أو تقدیراً» برای تقسیم استثناء به متصل و منقطع آمده است، پس استثناء متصل آن چیزی است که حقیقتاً از حکم مستثنی منه خارج شده است؛ یعنی مستثنی جزء حقیقی یا بعض مستثنی منه می‌باشد؛ مانند: «جاء القوم إلا زیداً» که زید حقیقتاً جزئی از قوم می‌باشد.

برخی گفته‌اند که استثناء متصل استثنائی است که در آن مستثنی از جنس مستثنی منه باشد، اما این تعریف مثل «جاء بنوک إلا ابن زید» را در استثناء متصل داخل می‌کند، در حالی که این مثال از استثناء منقطع است. برخی هم جنس را به نوع تأویل برده‌اند، در حالی که این تأویل هم مثل «أحرقْتُ زیداً إلا یده» را از استثناء متصل خارج می‌کند، در حالی که این مثالی برای استثناء متصل است (صبان، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۲۰ و ۲۲۱).

بحث دیگری که در اینجا ممکن است مطرح شود این است که وصف اتصال یا انقطاع - که در بحث بعد خواهد آمد - برای استثناء است یا مستثنی؟

مشهور اتصال و انقطاع را وصف استثناء می‌دانند، اما برخی آن را وصف مستثنی می‌دانند (صبان، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۲۰).

عامل استثناء متصل همان عامل ماقبل إلا است؛ مثلاً عامل زیداً در «جاء القوم إلا زیداً» همان جاء است، اما اشمونی و سیرافی معتقدند که خود إلا عامل است، نه ماقبل إلا و نه ماقبل إلا به واسطه إلا و نه فعل استثنی مقدر (صبان، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۲۱).

۳-۲. استثناء منقطع

استثناء منقطع استثنائی است که در آن، مستثنی تقدیراً از حکم مستثنی منه خارج می‌شود؛ یعنی مستثنی بعضی از مستثنی منه نیست که بخواهد حقیقتاً از حکم مستثنی منه خارج شود.

اما باید توجه داشت که در استثناء منقطع صرفاً «بعصیت» بین مستثنی و مستثنی منه از بین رفته است، اما ارتباط کلی بین این دو نباید از بین برود؛ مثلاً نمی‌توان گفت: ما جاء القوم إلا ثعباناً؛

چرا که روباه هیچگونه ارتباطی با گروه مردم ندارد. همچنین نمی‌توان گفت: «صهلت الخیلُ إلاّ الابل»؛ چرا که ما قبل إلاّ به خروج مستثنی تصریح دارد؛ زیرا «صهیل» صوت مخصوص اسب است و خود به خود شتر از این حکم خارج می‌شود.

نحات عموماً این دو شرط را به صورت جداگانه بیان می‌کنند، اما به نظر می‌رسد که این دو شرط در حقیقت یک شرط‌اند. و آن این است که ما قبل إلاّ نباید به خروج مستثنی تصریح داشته باشد وگرنه کلام بی‌فایده می‌شود. و این اتفاق در هر دو مثال می‌افتد؛ در مثال صهلت الخیلُ إلاّ الابل که دلیلش گذشت، اما در مثال ما جاء القوم إلاّ ثعباناً هم در حقیقت همین اتفاق افتاده است؛ چرا که با گفتن ما جاء القوم اصلاً آمدن یا نیامدن روباه به ذهن خطور نمی‌کند، لذا در این مثال هم، ماقبل إلاّ به خروج مستثنی تصریح دارد.

۳-۲-۱. معنای إلاّ در استثناء منقطع و وجوه اعرابی مابعد آن

مشهور نحات گفته‌اند که إلاّ در استثناء منقطع به معنای «لکن» است؛ چرا که ما بعد إلاّ مخالف ماقبلش است، پس عامل در استثناء منقطع همین إلاّ است که به معنای لکن است و آنچه ما بعد إلاّ آمده، اسم لکن و منصوب و خبر لکن محذوف است؛ مثلاً: هنگامی که گفته می‌شود: «جاء القوم إلاّ هماراً»، یعنی «جاء القوم لکنّ الحمار لم یجئ». گاهی هم می‌شود که خبر لکن در اسلوب استثناء ظاهر می‌شود؛ مانند: ﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ أَمَنَتْ فَتَقَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ﴾؛ (یونس، ۹۸). که «لَمَّا آمَنُوا إِلَيْهِ» خبر «قوم یونس» است.

اما سیبویه قائل است که در استثناء منقطع هم، ماقبل إلاّ عامل مستثنی است (سیبویه، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۲۶)، پس مابعد إلاّ در نزد سیبویه مفرد است نه جمله؛ چه استثناء متصل باشد چه منقطع. و در منقطع هم که إلاّ نقش لکن را برعهده می‌گیرد، همانند لکن عاطفه که برای عطف مفرد به مفرد به کار می‌رود، عمل می‌کند.

قول کوفیون در استثناء منقطع این است که إلاّ در این استثناء به معنای سوی است و منصوب شدن مستثنی در استثناء منقطع هم مانند استثناء متصل است.

قول بصریون در این مورد قوی‌تر است؛ چراکه در استثناء منقطع، لازم است که مخالفت مستثنی از ماقبلش از جهت نفی و اثبات، در کلام رسانده شود و این امر با لکن رسانده می‌شود؛



چراکه لکن حرفی است که ماقبل و مابعدش در نفی و اثبات مخالف یکدیگرند، اما در «سوی» این مخالفت لزوماً رسانده نمی‌شود. همچنین لکن برای استدراک به کار برده می‌شود؛ یعنی می‌خواهد توهم کلام ماقبل را برطرف کند. و این مهم دقیقاً در استثناء منقطع هم دنبال می‌شود؛ یعنی در استثناء منقطع هم به دنبال این هستیم که توهم مخاطب در دخول مستثنی در حکم مستثنی منه را برطرف کرده و اثبات نماییم که این دو ذاتاً با یکدیگر مغایرند و فقط به خاطر ارتباط این دو است که این توهم پیش آمده است.

از آنچه بیان شد مشخص می‌شود که اعراب مستثنی در استثناء منقطع نمی‌تواند غیر از نصب باشد؛ چرا که به منزله‌ی اسم لکن است، اما بنی تمیم در استثناء منقطع غیر موجب، تبعیت مستثنی از مستثنی منه را هم جایز دانسته و البته که نصب را ترجیح می‌دهند؛ مانند:

«و بلدة لیس بها أنیس إلا العافی و إلا العیس»

دو وجه برای تبعیت مستثنی در استثناء منقطع ذکر شده است (مبرد، بی تا، ج ۴، ص ۶۱۰):

۱. هنگامی که مثلاً گفته می‌شود: «ما جاعنی رجل إلا همار» مانند این است که گفته باشیم: ما جاعنی إلا همار؛ یعنی آن را در حکم استثناء مفرغ می‌دانیم، اما مستثنی منه فقط برای تأکید ذکر شده است. پس تقدیر چنین جمله‌ای می‌تواند این چنین باشد: «ما جاعنی شیء رجل و لا غیره، إلا همار».

۲. حمار را هم بنا بر تمثیل و تشبیه، قائم مقام آن کسانی از مردان بدانیم که نزد من آمده‌اند. با توجه به این دو وجهی که ذکر شد، می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که حتی بنی تمیم که تبعیت را جایز دانسته‌اند هم در هنگام تبعیت، معنای استثناء مفرغ یا استثناء متصل را مد نظر داشته‌اند؛ چراکه در وجه اول این استثناء را در حکم استثناء مفرغ دانستیم و در وجه دوم آن را در حکم استثناء متصل. پس استثناء منقطع از آن جهت که منقطع است و معنای انقطاع مستثنی از مستثنی منه را می‌رساند، نمی‌تواند به جز اعراب نصب، اعراب دیگری بگیرد.

نکته‌ی قابل توجه دیگری در این بحث ذکر شده و آن این است که اگر در استثناء منقطع، امکان تسلط عامل مستثنی منه بر مستثنی نباشد، دیگر اختلافی نیست که مستثنی باید منصوب باشد (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۲۹)؛ مانند اینکه گفته شود: ما زاد المال إلا ما نقص. این استثناء،

استثناء منقطع است؛ چراکه آنچه که کم شده دیگر جزو مال شمرده نمی‌شود، اما از آنجا که نمی‌توان گفت زاد النقص، حتی بنی تمیم هم در اینجا رفع مستثنی را جایز نمی‌دانند. با توجه به تحلیلی که در بند قبل گفته شد، می‌توان این نکته را بهتر فهمید؛ یعنی تبعیت مستثنی از مستثنی منه در استثناء منقطع تنها در صورتی است که بتوان به گونه‌ای آن را به استثناء متصل یا مفرغ تفسیر کرد. و در مثال‌های مذکور که امکان تسلط عامل مستثنی منه بر مستثنی وجود ندارد، امکان تبعیت هم وجود ندارد، پس تنها باید مستثنی را بنا بر استثناء منقطع نصب داد.

۳-۲-۲. کلامی در استثناء تام و مفرغ و ارتباط آن با استثناء متصل و منقطع

کلام تام کلامی است که مستثنی منه در آن ذکر شده است؛ مانند: «جاء القوم إلا زیداً» که القوم مستثنی منه است، اما کلام مفرغ، کلامی است که مستثنی منه در آن ذکر نشده است؛ مانند: «ما جاء إلا زیداً». و در استثناء مفرغ شرط کرده‌اند که کلام غیر موجب باشد.

استثناء مفرغ را اینگونه تفسیر کرده‌اند که مستثنی منه در واقع یک لفظ عام مانند أحد، شیء یا... است که حذف شده است، پس تقدیر مثال بالا اینگونه است: «ما جاء أحد إلا زیداً».

می‌توان اینگونه تحلیل کرد که استثناء منقطع اصلاً در استثناء مفرغ قابل بیان نیست؛ چراکه هرچه در مستثنی ذکر شد، لفظی از همان جنس و نوع به عنوان مستثنی منه در نظر می‌گیریم.

۴. تطبیق برخی از آیات اختلافی قرآن کریم

حال با توجه به مطالب گذشته، به تطبیق چندی از آیات اختلافی قرآن کریم در باب استثناء متصل و منقطع می‌پردازیم:

۴-۱. هود، ۸۱

﴿فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ﴾

اولاً، کلمه امرأه در این آیه دو قرائت دارد: امرأتک و امرأتک. حال با توجه به هر یک از قرائت‌ها، استثناء را بررسی می‌کنیم:

قرائت مرفوع: قرائت ابن کثیر و ابو عمر؛ اگر مرفوع خوانده شود، تنها می‌تواند بدل از أحد باشد که در این صورت همسر هود جزو أهل او بوده که هود آن‌ها را در شب حرکت داده است، اما



هنگامی که صدای ریزش سنگ‌ها را شنیده است، به خلاف باقی اشخاص، روی برگردانده است و سنگ‌ها بر او هم نازل شده است. در این معنا، نهی «لا یلتفت»، به معنای اخباری فرض شده است. همانطور که در آیه‌ی شریفه‌ی «فَلْيُمَدُّ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا»، «لیمدد» معنای امری ندارد و به معنای مدّ است.

این قرائت را به‌گونه دیگری هم تفسیر کرده‌اند و آن این که همسر حضرت هود از رو برگرداندن منع نشده بود؛ یعنی خداوند به حضرت هود امر کرده است که خویشانت را از روی برگرداندن منع کن به غیر از همسرت که لازم نیست او را از این کار منع بکنی.

قرائت منصوب: قرائت باقی قراء؛ اگر منصوب خوانده شود، می‌تواند استثناء از اهلک باشد و یا استثناء از أحد. اگر استثناء از اهلک باشد که در این صورت استثناء موجب می‌شود، به این معنا است که همسر هود اصلاً جزو اهل او نبوده و حضرت هود اصلاً او را همراه باقی خویشاوندان خود در شب حرکت نداده است و او در شهر مانده و هلاک شده است. اما اگر استثناء از أحد باشد که در این صورت استثناء غیر موجب می‌شود، همان معنای دومی که در قرائت مرفوع ذکر شد در اینجا هم جاری می‌شود (ابن یعیش، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۶۰).

نتیجه: قرائت مرفوع به طور کلی قرائت ضعیفی است تا جایی که أبو عبید منکر این قرائت شده است (ابن یعیش، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۶۰)، اما تفسیر دوم از قرائت مرفوع به طور کلی مردود است؛ چراکه روی برگرداندن برای همسر حضرت هود جایز نبود، از این رو در ادامه آیه می‌خوانیم که «مُصِيبَهَا مَا أَصَابَهُمْ»، پس او هم همراه آن‌ها داخل در عذاب آن‌هاست، لذا دلیلی ندارد که همسر هود را در کنار آن‌ها که از روی برگردانی منع شده‌اند قرار دهد.

در قرائت منصوب هم در جایی که امره را مستثنی از أحد بگیریم، همین مشکلی که بیان شد پیش می‌آید؛ لذا قرائت منصوب و استثناء از اهل، بهترین ترکیب برای این آیه است.

۴-۲. نساء، ۱۵۷

﴿مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتَّبَاعَ الظَّنِّ﴾

قراء سبعة «اتباع» را در این آیه به صورت منصوب خوانده‌اند، اما بنا بر لغت بنی تمیم برخی آن را به صورت مرفوع خوانده‌اند و تبعیت از ظن را چیزی جدای از علم ندانسته‌اند.

اما در همان قرائت منصوب هم اختلاف است که آیا تبعیت از ظنّ، جزئی از علم است یا نه؟ اگر علم را در این آیه به معنای علم عرفی فرض شود، ظنّ هم می‌تواند جزئی از علم عرفی باشد؛ چراکه علم عرفی همان اطمینان است و ظنّ هم اطمینان آور است، لذا می‌توان استثناء را از نوع استثناء متصل دانست. اما اگر علم را به معنای یقین فرض نماییم، ظنّ نمی‌تواند جزئی از آن باشد و استثناء، از نوع استثناء منقطع می‌شود. قرائی که به صورت مرفوع قرائت نموده‌اند، آیه را به همین‌گونه تفسیر کرده‌اند.

بدل بودن اتباع از علم در قرائت بنی تمیم به صورت مرفوع، تبعیت از محل علم است؛ چون علم مبتدای مؤخر و محلاً مرفوع است.

۴-۳. یونس، ۹۸

﴿قُلْ لَآ كَانَتْ قَرْيَةٌ أَمَنَتْ فَتَنْفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُؤُسُّ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ غَآبَ الْحِزْبِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾

اولا کلمه‌ی «قوم» در این آیه به دو صورت مرفوع و منصوب قرائت شده است (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۷۱)، پس با توجه به هر قرائت، به کاوش استثناء در آیه می‌پردازیم: قرائت منصوب: با توجه به این قرائت، استثناء این آیه می‌تواند به صورت متصل باشد؛ به این معنا که هیچ اهل قریه‌ای ایمان نیاورد مگر قوم یونس؛ چراکه منظور از قریه، اهل قریه است (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۷۱).

همچنین در این قرائت، استثناء می‌تواند به صورت منقطع باشد، به این تقدیر که: و لکن قوم یونس لما آمنوا... که در این صورت قوم، اسم لکنّ و لما آمنوا... خبر آن می‌شود.

قرائت مرفوع: با توجه به این قرائت، باز هم استثناء می‌تواند منقطع یا متصل باشد. با این تفاوت که کلمه‌ی قوم بدل از قریه است.

نتیجه: در قرائت منصوب با توجه به اینکه کلام منفی است، و مستثنای استثناء متصل در کلام منفی ترجیح بدلیت دارد، این کلام قرآن کلام مرجوح شده و از ساحت خداوند بدور است. اما اگر استثناء را منقطع بدانیم، بنا بر لغت حجاز واجب النصب شده و در اینجا هم مستثنی منصوب است.



اما با لحاظ معنای آیه، این آیه با معنای استثناء متصل سازگارتر است؛ چراکه مفهوم آیه این است که هیچ اهل قریه‌ای ایمان نیاورد مگر قوم یونس که قوم یونس هم گروهی از همین اهالی قریه بوده‌اند.

برای حل مشکل ترجیح تبعیت هم می‌توان چنین گفت که با لحاظ معنای آیه، لولا برای تحضیض است و معنای نفی یا استفهام در کنه معنایش وجود ندارد، لذا کلام موجب است. و بنا بر قرائت مرفوع هم همانطور که در وجه منصوب بیان شد، تفسیر می‌شود، با این تفاوت که در استثناء متصل مشکل بیان شده در حالت منصوب وجود ندارد.

۴-۴. هود، ۴۳

﴿قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ﴾

در مورد این آیه و جوه بسیاری بیان شده است (عکبری، ۱۴۱۹ ق، ص ۲۰۲). اگر عاصم را به معنای ظاهری خودش و به عنوان اسم فاعل در نظر بگیریم، در مورد ﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ﴾ چند وجه جایز می‌شود؛ اول این که استثناء متصل باشد و ﴿مَنْ رَحِمَ﴾ به معنای «راحم»؛ یعنی ضمیر مرفوع رحم را به خود مَن برگردانیم که در این صورت معنا چنین می‌شود که هیچ نگهدارنده‌ای به جز خداوند رحم‌کننده نیست. به این معنا که پسر حضرت نوح، کوه و بلندی را نگهدارنده خویش از عذاب می‌دانست، اما در واقع هیچ نگهدارنده‌ای در این روز غیر از خداوند نیست.

وجه دوم این است که استثناء، منقطع باشد که در این صورت تقدیر آیه اینگونه می‌شود: لکن مَن رحمه الله يعصم؛ یعنی ضمیر مرفوع رحم را به مَن برنمی‌گردانیم، بلکه مفعول به محذوف را به مَن ارجاع می‌دهیم و این با استثناء منقطع بودن سازگار است؛ چراکه آن کسی که به او رحم شده غیر از خداوند است و «إِلَّا» صرفاً برای بیان استدراک است.

وجه دیگر این است که عاصم را به معنای معصوم بگیریم؛ نظیر عبارت ﴿مَاءٍ دَافِقٍ﴾ (طارق، ۶) که در آن دافق به معنای مدفوق است. در این صورت استثناء، متصل می‌شود به این معنا که هیچ نگه‌داشته شده‌ای نیست مگر آنکه خداوند به او رحم کرده است. در این صورت مفعول به محذوف را به مَن موصوله برگردانده‌ایم.

و وجه آخر این که «عاصم» را به معنای «ذا عصمة» بگیریم؛ همانطور که طالق یعنی ذا

طلاق، که در این صورت مانند وجه قبل، استثناء، متصل می‌شود؛ با این معنا که هیچ دارنده عصمتی در این روز نیست مگر آن کس که خداوند به او رحم کند.

نتیجه: به نظر می‌آید که دو وجه اخیر در اصل یکی باشند؛ یعنی مفهومی که مثلاً از «ذا عصمه» فهمیده می‌شود تفاوتی با «معصوم» ندارد. سخن زمخشری در الکشاف هم مؤید همین ادعا است؛ چراکه وی در این کتاب بیان می‌کند که یکی از وجوه این است که عاصم به معنای ذا عصمه باشد و نظیری که برای این ادعا ذکر می‌کند همان عبارت «مَاءٍ دَافِقٍ» (طارق، ۶) است. به طور کلی این عمل، اطلاق اسم فاعل بر اسم مفعول نام دارد که از اقسام مجاز لغوی است.

اما بین دو وجه اول، از نظر معنایی، این که عاصم را به معنای خودش فرض کرده و استثناء را متصل بدانیم، به سیاق آیه نزدیکتر است؛ چراکه پسر حضرت نوح بلندی کوه را به عنوان پناهگاه خویش انتخاب کرده بود و خداوند در مقام بیان این حقیقت است که در هنگام عذاب هیچ کس و هیچ چیزی حفظ‌کننده انسان از عذاب نیست و در مواقع دیگر هم اگر چیزی انسان را از بلائی حفظ می‌کند به واسطه دستور و اراده‌ی الهی است.

لذا همان وجه اول وجه معقول‌تری به نظر می‌آید و با وجود رسیدن این معنا دیگر نیازی به توسل به مجاز و... نیست.

۵. نتیجه‌گیری

نظر مشهور در مورد معنای *إلا* در استثناء منقطع این است که به معنای *لکن* است و برای استدراک از کلام ماقبل می‌آید. اما کوفیون قائلند که *إلا* در استثناء منقطع به معنای *سوی* است. همچنین نظر مشهور در مورد اعراب مابعد *إلا*، وجوب نصب می‌باشد. اما بنی تمیم تبعیت مستثنی از مستثنی منه را نیز در این استثناء جایز دانسته‌اند.

به طور کلی استثناء منقطع در جایی مطرح می‌شود که توهم دخول مستثنی در حکم مستثنی منه باشد. درست است که مستثنی بعضی یا جزئی از مستثنی منه نیست، اما به هر دلیلی این توهم پیش آمده است که داخل در حکم مستثنی منه است. پس استثناء منقطع استثنائی است که در آن آنچه حقیقتاً بعضی از مستثنی منه نیست، اما ارتباط وثیقی با آن دارد، از حکم مستثنی منه خارج می‌شود.



فهرست منابع

قرآن کریم

١. ابن سراج، ابی بکر محمد بن سهل (١٤١٧ ق)، *الاصول فی النحو* (چاپ سوم)، بیروت: مؤسسه الرساله.
٢. ابن مالک، محمد بن عبدالله (١٤١٠ ق)، *شرح التسهیل* (چاپ اول)، جیزه: هجر.
٣. ———، (بی تا)، *شرح الکافیة الشافیة* (چاپ اول)، بیروت: دار الکتب العلمیه.
٤. ابن هشام، عبدالله بن یوسف (بی تا)، *اوضح المسالک الی الفیة بن مالک* (چاپ اول)، بیروت: المکتبه العصریه.
٥. ابن یعیش، ابو البقاء موفق الدین یعیش بن علی بن یعیش اسدی (١٤٢٢ ق)، *شرح المفصل للنزمخشری* (چاپ اول)، بیروت: دار الکتب العلمیه.
٦. درویش، محی الدین (١٤١٥ ق)، *اعراب القرآن الکریم و بیانه* (چاپ چهارم)، حمص: الارشاد.
٧. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (١٤١٢ ق)، *مفردات ألفاظ القرآن* (چاپ اول)، بیروت: دار الشامیه.
٨. رضی استرآبادی، محمد بن حسن (١٣٨٤ ش)، *شرح الرضی علی الکافیة* (چاپ اول)، تهران: مؤسسه الصادق.
٩. زمخشری، محمود بن عمر (١٤٠٧ ق)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل* (چاپ سوم)، بیروت: دار الکتب العربی.
١٠. سیبویه، عمرو بن عثمان (بی تا)، *کتاب سبویه و یلیه تحصیل عین الذهب، من معدن جوهر الأدب فی علم مجازات العرب* (چاپ سوم)، بیروت: مؤسسه اعلمی.
١١. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر (بی تا)، *البهجة المرضیه علی الفیه بن مالک* (چاپ نوزدهم)، قم: اسماعیلیان.
١٢. ———، (بی تا)، *همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو* (چاپ اول)، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
١٣. عکبری، عبدالله بن حسین (١٤١٩ ق)، *التبیان فی اعراب القرآن* (چاپ اول)، ریاض: بیت الافکار الدولیه.
١٤. صبان، محمد بن علی (بی تا)، *حاشیة الصبان علی شرح الأشمونى علی ألفیة ابن مالک و معه شرح الشواهد للمعینی* (چاپ اول)، بیروت: المکتبه العصریه.
١٥. طباطبایی، محمد حسین (١٣٩٠ ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن* (چاپ دوم)، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
١٦. میرد، محمد بن یزید، (بی تا)، *المقتضب* (چاپ اول)، بیروت: دار الکتب العلمیه.